آشفته

محل اداره مشهد چهارباغ (عنوان تلگرافی ـ آشفته) هفتگی فکاهی ،اجتماعی ،اخلاقی | قیمت اشتراک | سالیانه ۳۰قران ششماهه ۱۸قران | محصلین ومحصلات | سالیانه ۲۵قران ششماه ۱۵قران
نگارنده ومدیرمسئول ع.آشفته وجه‌ابونه قبلادریافت میشود. تک شماره ٦ شاهی

میز و آشفته

جناب آقاي میز ! تویك درخت گردوئی بودی که باآن شکوه و افتخارت میوه تو خیلی کوچك و محقر برد. بعداز انکه پیرشدی تورا قطعه قطعه کرده به این شکل در آوردند .

روزیکه من تورا از نجار خریدم اگر بخاطر داشته باشی منهم یك آشفته کوچولو بیش نبودم و کسی مرا نمیشناخت ، حالا از روزیکه مقابل تونشسته و تورا تکیه گاه نوشتجات خود قرار داده ام بکلی اخلاق مرا تغییر دادهٔ بیشترها آرزو میکردم یك حمال در کوچه به‌من سلام بدهد حالا در سایه تو همه جا محترم و معزز هستم حالا و قتي در خیابانها راه میروم خودم را یك آدم برجسته تصور میکنم .

آقاي میز ! تو نه تنها اخلاق مرا عوض کردی بلکه هرکس در مقابل تو بنشیند بکلی تغییر میکند ، کسیکه دیروز در خیابانها سك میزد و براي شغل از هرکس تملق میگفت امروز که در مقابل تو نشسته کسي را نمیشناسد دوستان و آشنایانش را فراموش کرده . آقای میز ! فعلا تویك موجود بی روحی بیش نیستی چه‌شده که روحیات اشخاص را عوض میکنی. آقاي میز ! دیده شده اشخاصی را که از تو دور کرده و منفصل نموده اند از تکبر وخود فروشی دست برداشته مجدداً با شخص اظهار خلوص وارادت میکنند. آقای میز ! هرچه هستی توهستی انسان و قتي در مقابل تومی نشیند خیال میکند ناپلیون بناپارت است فوراً امتیازاتی برای خود قائل میشود وگذشته های خودرا فراموش میکند. تصور نمیکنم این تاثیرات در مقام باشد خیر در پایه های قشنك و جعبه هاي متعدد تو است که گویا مادر فولاد زره دیو طلسم کرده است. آقاي میز ! تصور نکنی باتو شوخی میکنم نه من باتو شوخي ندارم هرچه میگویم جدی است زیرا دیده شده اگر فقیري در مهمانخانه در مقابل تو بنشیند باپیشخدمت آمرانه صحبت میکند.

آقاي میز! من یقین دارم تو اخلاق مارا خراب کردی و تومارا خود پسند و متکبر نمودی. میدانم حالا خواهی گفت آشفته دیوانه شده که بامن حرف میزند بسیار خوب اینطور تصور کن اما خواهش دارم برویم باهم صیغه برادری بخوانیم و قول بدهی تاعمر دارم از من جدا نشوي من هم درعوض امروز برای روي تویك دوات قشنك و یك زنك خوب تهیه میکنم بشرطیکه مشترکین وجه آبونه را بدهند.

دختر زشت رو

دختري درسن پنجه‌زشت‌رو … مانده اندر خانه و نادیده شو
صورتش از آبله غربال بود … قدو بالایش بشکل دال بود
درخیال افتاد تاشوئی کند … ازگلستان یك گلي بوئی کند
گفت باخودهیچکس ازحسن من … نزد یکمردی نگفته یك سخن
پس ابایدحسن خویش اظهارکرد … غافلان را زین خبرهشیارکرد
خویش را آراست برسنخ زنان … چون صنوبر راست شدقدکمان
درمیان چادری پرکش وفش … که گه‌رفتاربودش خش‌وخش
روبسوي کوچه وبازار کرد … غمزه‌ها تامرد دید اظهار کرد
چندروزي بود اینش شغل‌وکار … تامگر افسون کندیك کفچه‌مار
چون بجدافتاده‌بود اندر طلب … مشق شغل روزمیکردی به‌شب
عاقبت جدش نتیجه خود بداد … بعد چندي آمدش بر کف مراد
دید اندر رهگذاری یك جوان … که قدش زیباست چون سرو روان
ایستاده گوشهٔ نظاره گر … گونیا جوید کسی را بانظر
چشم دختر برجمالش اوفتاد … جسم وجانرا پیشکش درکف نهاد
ازنگاهش ان جوان نیکخو … مطلع گردید از اسرار او

جانب دختر خرامید ازهوس ‌ ‌ انچنانیکه نفهمد هیچ کس
چونکه بردش از کف آرام و قرار ‌ ‌ لاجرم گردید اورا خواستگار
عقد بست اورا بمهری بس گزاف ‌ ‌ پس رسیدش نوبت لیل الزفاف
بهر ایشان حجلهٔ آراستند ‌ ‌ کاه خلوتشان درانجا خواستند
چون نشست ان نوجوان کامیاب ‌ ‌ دید دختررا نمیگیرد نقاب
برقعش بررخ تو گوئی دوخته ‌ ‌ یا زرخ افکندنش ناموخته
نوجوان گفتش که ای جانان من ‌ ‌ سوختم ازعشق برقع برفکن
تابکی رخ پوشی ازمن درنقاب ‌ ‌ کی روا باشد به خورشیدی حجاب
بفکن این برقع دلم را شاد کن ‌ ‌ بنده درمانده را آزاد کن
پاسخش گفت انعروس هوشمند ‌ ‌ که بباید عاقبت برقع فکند
نیست تأخیری برای هیچ چیز ‌ ‌ لیك میترسم زفقدان تمیز
پاسخش گفت ان جوان ارجمند ‌ ‌ که دیگر ازبی تمیزی لب به بند
کی شوم از چون تویاری بددله ‌ ‌ کی شود تنگ از توام اراحوصله
نوعروس زشت روی هوشیار ‌ ‌ خوشدلی ازگفته اش کرد آشکار
برقع از رخ برگرفت اما بناز ‌ ‌ چشم بررخسار شوهر کرد باز
نوجوان چون دید روی زشت او ‌ ‌ گفت نبود رسم عاشق گفتگو
هرچه هستی داشت ازبود ونبود ‌ ‌ مهر اوراداد وآزادش نمود

* * *

چشمش کورشه میخواست اول اون رو به بینه بعد عقدش کنه تا این بلابه سرش نیاد.

اخبار داخله

۱ – اتومبیل که ندارم، پارك واطاق مبله که (بوخدور) طلب کار که دست بردار نیست، پول هم جان سرکار خیر.

۲ – درخانه عوض همه چیز بچهای کوچك وبزرك روی هم ریخته وهرکدام یك چیزی ازآدم میخواهند.

۳ – باانیکه وضعیات بازار خراب است، اندرون سال یك بچه را حتماً میاورد مبادا قسط عقب بیفتد.

٤ – بدتر ازهمه مادر بچها ندارم را نمیفهمد ومدام غرغر میکنه.

٥ – هوای خانه ما کاملا سرداست، خاکه ذغال هم تمام شد.

٦ – یکدست لباس بیشتر نداشتم انراهم دیشب دزد ازبالای سرم برده وفعلا لخت درخانه نشسته ام.

٧ – ازدست فکل وکراوات به تنك آمدم صبح که یخه میزنم عصری چرك است، صابون هم برای شستن نداریم.

روزه خوری

همانطور که مالیات مستقیم وغیر مستقیم دارد روزه خوردن هم این روزها مستقیم وغیر مستقیم است مستقیم ان است که با کمال پررویی و بدون عذر روزه میخورند غیر مستقیم خودرا به ناخوشی زده و ناله کنان خدمت آقایان دکترها رفته جواز برخوری میگیرند

منصور میشی آخر

قمصور میشی آخر

آشفته به خورده قلم خویش نگهدار ‌ ‌ انقدر نکو باروچرا کرده فلان کار
آخر میکشن خلق تورا تابسردار ‌ ‌ منصور میشی آخر – قمصور میشی آخر

وردار توهم مثل جرائد به قشنگی ‌ ‌ بنویس در آشفته خبرهای فرنگی
بیهوده چرا باهمه خلق بجنگی ‌ ‌ منصور میشی آخر – قمصور میشی آخر

ازنوك قلم میزنی هر روز دوصد نیش ‌ ‌ ای مردك بیچاره ای مفلس بدریش
گویا که نمیترسی ازعاقبت خویش ‌ ‌ منصور میشی آخر – قمصور میشی اخر

برفرض که خون من توریخته ازکین ‌ ‌ برفرض که بردی زمیان مسلك وائین
ای اتش کفتار توچون اززبرزین ‌ ‌ منصور میشی اخر – قمصور میشی اخر

ای مردیکه بس کن دیگه این حقه تذویر ‌ ‌ اخر میبرندت بخدا در زیر زنجیر
من بهر خودت گفتم ای کافر بی پیر ‌ ‌ منصور میشی اخر – قمصور میشی اخر

مخلص اشفته

قتل

دیروز میرزا محمد نام ولد تقی در خارج شهر کبوتری را با گلوله مقتول وجنازه راهمراه خودبشهر اورده پس از طبخ خورده است، مأمورین وجدان از قضیه اطلاع یافته و قاتل را بمحکمه انصاف جلب در نتیجه بموجب ماده ٤ از قانون رحم محکوم به بی انصافی گردید.

نام فامیلی

افتاده. راخدا زده – اعتماد: ازهمه کس سلب شده – بازکن خدا بازار بدهد – مصفا. بهشت است – بهار: خوب سبزه دیگه. رفیق. پیدا نمیشود – شکم لو. فقط یکنفر است – جوهرچی. دواخانه مهم خراسان – پیمان. عهد شکن است؟ کیمیا. بجان سرکار دروغ است – لسان. اگر در از باشد باید برید. شهید، قربون خاکش برم – لطفی. مارافراموش کرده – منصور بالای دارهم حرف حساب میزد

استدعا

اقای دکتر اب پ ت جالی اخر مستدعی است وجه آبونه را بفرستید وچنانچه در بودجه امسال اشفته را منظور نکرده اید خوب است شبها وقت مناجات دعا کنید بلکه از برکت دعای سرکار مدیر ما ناخوش شده و برای معالجه خدمت رسیده تصفیه حساب نمائید

رئیس خزانه آشفته.

لنك درويش

بود درويشي وچزلنكي ديكر
نی بدش از مال دنیا بیشتر
از همه دنيا زاسباب هوس
بود ان بیچاره را لنكی وبس
نه فراشش بود نی فرش وعبا
نی كلاه نی قبا و نی ردا
ساتر عورت برش ان لنك بود
بالش زير سرش ان لنك بود
روز فرشش بودشب بودش لحاف
كاه بودش آستر كاهی سجاف
بود كاهی توبره بهر خرش
كاه ديكر بد كلاهي بر سرش
كاه شالش ميشدو بودش كمر
كاه افسارش شدی از بهر خر
كاه سفره بود بهر نان وي
ميشدي كسترده بهر جان وی
كاه كيسه كردش از بهر ذغال
كاه ديكر شدبدستش دستمال
الغرض ان لنك رادزدی ربود
برد ازدرويش مابود و نبود
ناله ها سر كرد از فقدان او
كفت حاجاتش يكايك مو بمو
در نوا ميكفت دستارم ببرد
توبره وهم لنك وافسارم ببرد
هم فراش وهم لحاف و متكا
هم عبا و هم قبا و هم ردا
هم كلا هم برد هم انبان من
هم ببردی شال وهم تنبان من
كر بظاهر او يكی لنكم ربود
ليك برد از من هر آن چیزم که بود
اين حكايت چون شنيدی ایعزیز
لفظ را بكذار و معنی ده تمیز
كردوچار و هم ناشی ای رفیق
كردي اندر بحر نادانی غريق

اخلاق

اكر ترتيب فرزند خود را به غلامان واكذار كنيد بزودی در عوض يك غلام صاحب دو غلام خواهيدشد.

يك مادر خوب صد استاد و آموزكار ميارزد.

مادر بمراتب بيش از پدر در اخلاق و رفتار طفل نفوذ وتأثير دارد وبهمين جهت سر مشقهای اخلاقی وی در خانه دارای اهميت بسيار می باشد.

خواب اشفته

همين طور پشت اتومبيل بودم تا به باغی رسيديم اتومبيل ايستاد من از همان پشت نكاه ميكردم ديدم يك تاجر قد كوتاهی كه كاهي او را دركاروانسرای محمديه ديده بودم كه صورتش را ابله برده است با رفيقش با دو نفر زن كه كويا خانوادشان بودند پياده شده وارد باغ شدند منهم سياهی بسياهی انها رفتم تا وارد اطاقي شدند از پشت پنجره نكاه ميكردم ديدم چهار نفری در مقابل ميزی نشسته و مشغول خوردن چاهي كاشانكی هستند وبعد هم يك چيزي از بطری دركيلاسهای كوچك ريخته ميخورند چيزيكه باعث تعجب من شد اين بود كه زنها بدون ملاحظه يكديكر با مردها شوخي ميكردند

ستون اختصاصی

خوانين و محصلات محترمه ميتوانند همه هفته يك مقاله مختصري براي درج در اين ستون كه به زنها اختصاص داده شده ارسال دارند

صبوری

مردیم وچشم مابوفاداری زن است
كز زن چراغ زندكي مرد روشن است
يكدل شود به مرد چوزن در وفای عهد
يك روح درد وقالب ودوجان بيكتن است
داني كرا بهشت بود خانه يار حور
انرا كه خانه روشن وآباد از زن است

منصور نميشم من - قمصور نميشم من

ای مخلص بنده بپذير عذر قلم را
سركش نبود خوب كشيده است رقم را
بايد نكرفت از كف آشفته قلم را
منصور نميشم من قمصور نميشم من
اين شوروا برای همه مردم سرخر بود
اين از مرض آبله وكوفت بتر بود
اين كافر بيدين بخدا ننك بشر بود
منصور نميشم من قمصور نميشم من
اين شوروا براي همه ما ضرر داشت
من عيب دكر كويم واو عيب دكر داشت
والله براي همه اين شوروا خطر داشت
منصور نميشم من قمصور نميشم من
از بي خردان حرمت علم وعلما رفت
ازخار وخسان حرمت علم وعلما رفت
از بيخبران حرمت علم وعلما رفت
منصور نميشم من قمصور نميشم من
من بنده آن مفتی الله پرستم
يا بند عبو ديت او بوده و هستم
جز حضرت او با احدی عهد نبستم
منصور نميشم من قمصور نميشم من
وكيل اشفته ما عرض ميبرازی

چنته آشفته

اكر مكسي را درآب بالكل بطوری خفه نمايند كه اعضاء داخلی ان عيب نكند باقدری نمك طعام كه در روی جسد آن بريزند بعد از پنج دقيقه مجدداً زنده خواهد شد.

دو نفر فکلی

١ ـ آقا: وضعیات سرکار در این ماه چطور است؟

٢ ـ آقا: بسیار بد است و از حیث غذا بسیار بد میگذرد در منزل از ترس آقای ابوی وخانم والده جرئت ندارم چیزی بخورم درمدرسه‌هم ممکن نمیشود ناچارم با جان‌کندن ودقیقه شماری روزهارا شب کنم! شماچطور؟

١ ـ آقا: در منزل‌بنده فقط خانم‌روزه میگیرد واسباب زحمت شده درموقع افطار با ایشان شام میخورم سحر هم بجای صبحانه دوساعت بظهر قبل از رفتن اداره هرچه ازشب‌مانده است میخورم فقط سه بعداز ظهر کمی گرسنه هستم وقبلاقدری نان شیرینی در جعبه میز تو اداره تهیه کرده میخورم

کمخور

خواستکارها (١١)

خواهر شوهر: ننه این دختره که من دیدم سرعقد فریاد میزنه که آقا من راضی نیستم

مادرشوهر: خدا پدرت رو بیامرزه سرعقد کی به‌کی‌هست اون بخواد حرف بزنه قوم وخویشاش‌همچنین میزنن تودهنش که خون را بیفته

خواهرشوهر: ننه چه حرفها میزنی که‌دردکان هیچ سبزی فروشی پیدا نمیشه اگر دختره راضی نباشه چطور کار درست میشه مگر عروسی به زوره

مادر شوهر: ننه جون توبچهٔ هرچی باشه باز نمیفهمی من ننه توهستم انقدر از این چیزا دیدم که نکو دختر غلط میکنه حرف بزنه اصلا اختیار دختر دست پدر ومادره مگر توشوهرت رو میخواستی که من‌تو رو به اون دادم

خواهر شوهر: ننه تو وقتی من رو شوهر دادی منکه عقلم نمیرسید کولم زدین گریه میکردم میگفتم من نمیرم خیال میکنی دیروزه هنوز یادم نرفته خدا بیامرزه آبجیم اومد زدتوسرم که خفه شو حرف نزن وقتی دید زیاد گریه میکنم ماچم کردگفت: دختر خر گریه نداره میریم عروسی اونجا مطرب هست ساز هست پلو میخوریم! من به هوای ساز و پلو راضی شدم من چه عقلم میرسید

مادر شوهر: حالا اصلا میدونی انقدر نه تو کار نیار وقت عقد کنون تو تو اطاقی من هم هستم خواهی دید که چطور عقد میشه آب هم از آب حرکت نمیکنه

خواهر شوهر: ننه چرا حرف من رو نمیفهمی من میگم اگر دختره راضی نباشه فائده این عروسی چیه برای ما که زحمت نداره میریم یکی‌دوجای دیگر یکی دیگرو میپسندیم

مادر شوهر: اگر خون از آسمون بیاد باید همین دخترو بگیرم من ازمادرش خوشم اومده

خواهر شوهر: ننه‌ما باید باخودش‌زندگی کنیم‌نه‌بامادرش این حرفها چیه.

مادر شوهر: وا خاك به سرم دختره داره با من‌یکی به‌دو میکنه به تو چه هرچه دل خودم بخواد میکنم

مسافرت به قطب طهران ـ ٩ ـ

بطرف صدا بر گشتم یك نفر آژان را دیدم بادستکشهای سفید که درمحل مخصوص ایستاده ومامور تامین عبور ومرور است هرچه فکر کردم که طهران چرا اینطور شده شاید جاده را گم کرده باشیم چیزی بخاطرم نیامد زیرا طهرانیکه درپنج سال قبل من‌دیده بودم باحالا خیلی‌فرق داشت در پنج سال قبل طهران بیك انبار ذغال سنك بیشتر شبیه بود تایك پایتخت واینکه امروز من می‌بینم البته طهران نیست خیابانها بکلی عوض شده شهر تغییر کرده در این خیالات بودم که یك نفر باکمال ادب درشکه را به من نشان داده گفت آی عمو این که چرخ داره و با اسب بسته‌اند درشکه است‌مواظب باشی زیر درشکه نری، خنده ام گرفت وبپهلوی خود گفتم عجب این آقا مرادهاتی فرض کرده وخیال میکنه من درشکه‌ندیده‌ام گفتم‌درشکه دیده ومیشناسم درفکر فرورفته‌ام که‌طهران چرا اینطور شده! گفت شماهنوز گردش نکرده اید بروید خیابان چراغ برق را تماشا کنید

استقبال

بمناسبت تشریف فرمائی ماه مبارك عده از آقایان ذوی العزّ و الاحترام چند شب قبل درمنزل اقای کاسه کوزه دار باشی پیش و از بیداری دوره کات ورق های بی نشان رفته اند

مانیتیسم

ـ ١٢ ـ

بلکه اگر قبول کنید أغلب از معجزات وغیره بوسیله قوه وارده، به مردم ارائه داده شده.

برای قوی نمودن این قوه وبرای بدست آوردن اراده لازم‌است مشقهائی نمائیم تادر سایه آنها موفق به‌تکمیل ان قوه شده ونسبت بدیگران مثبت باشیم درخاتمه این‌فصل تذکرمیدهم که اشخاص ضعیف وکسانیکه صحت مزاجی ندارند لازم‌است بعد از معالجه‌خود شروع به‌مشق‌های مقناطیسی‌نمایند

مطبعه نور ـ ١٣٣٠ ـ ٥٥٠ ـ ١١ ر٨